

بررسی جایگاه شهر گور در دوره‌ی ساسانیان و چیستی و کارکرد بناهای میانی آن

نادیه ایمانی

دانشیار گروه معماری دانشگاه هنر تهران

محمدرضا رحیمزاده

استادیار گروه معماری دانشگاه هنر تهران

احسان طهماسبی*

e.tahmasbi@student.art.ac.ir

دانشجوی دکتری معماری دانشگاه هنر تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۰۱

(از ص ۹۱ تا ۱۰۶)

چکیده

شهر گور در فیروزآباد فارس نخستین پایتخت ساسانیان به‌شمار می‌رود. دو ویرانه در این شهر وجود دارد که یکی از آن‌ها بنایی است برج‌مانند و دیگری ویرانه‌ای ساخته شده از سنگ‌های پاک‌تراش. شماری از مورخان به این آثار اشاراتی کوتاه داشته و برخی پژوهشگران کارکرد آن‌ها به شکل گذرا بررسی کرده‌اند. با این همه، چیستی و کارکرد این بناها هنوز مهم است. بنابراین، هدف اصلی این مقاله دستیابی به روایتی منطقی درباره‌ی چگونگی زندگی درون این آثار در دوره‌ی ساسانیان است. از این‌رو، روش تحقیق آن تفسیری-تاریخی خواهد بود. پرسش‌های اصلی پژوهش درباره‌ی اهمیت منطقه‌ی فیروزآباد و شهر گور در آغاز دوره‌ی ساسانیان، نام بناهای مهم درون شهر، و کارکرد اصلی این آثار است. برای پاسخ به این پرسش‌ها، نخست، جایگاه ایالت پارس و فیروزآباد را در آغاز دوره‌ی ساسانیان را بررسی می‌کنیم تا به چشم‌اندازی از موقعیت شهر گور در آن زمان دست‌یابیم. سپس در بخش دوم مقاله، به مطالعه‌ی نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان دوره‌ی اسلامی درباره‌ی این شهر و آثارش می‌پردازیم تا بدانیم ساختار کالبدی شهر چگونه بوده و آثار معماری آن در دوره‌های مختلف چه وضعیتی داشته و به چه نام‌هایی مشهور بوده‌اند. در مهم‌ترین بخش مقاله، کارکردهای دو بنای مشهور میانی شهر را بررسی می‌کنیم. این کار با مطالعه‌ی نظرات پژوهشگران معاصر و سیاحان غربی درباره‌ی این آثار و مقایسه‌ی این دیدگاه‌ها را با یکدیگر و تحلیل استدلالشان، و همچنین بررسی تطبیقی با نمونه‌ای از دوره‌ی اسلامی صورت خواهد گرفت. در پایان، به این نتیجه رسیدیم که شهر گور یا اردشیرخوره از نظر سیاسی و دینی جایگاه بسیار مهمی در آغاز دوره‌ی ساسانیان داشته و تا پایان دوره، کمابیش جایگاه آیینی خود را حفظ کرده است. با این‌که درباره‌ی بناهای میانی نظرات متناقض بسیاری بیان شده، منطقی‌ترین نتیجه‌گیری ما این است که این دو اثر بخشی از مجموعه‌ای واحد و متمم‌کننده و سلطنتی بوده که پس از فروپاشی ساسانیان به‌سرعت روبه زوال رفته‌اند.

کلیدواژه‌گان: گور، اردشیرخوره، ساسانیان، مناره، چهارطاق، کاخ، معبد.

مقدمه

شهر گور در فیروزآباد را نخستین پایتخت ساسانیان نامیده‌اند. به‌عللی چون فرسایش طبیعی در گذر زمان، تغییر سلسله‌های حکومتی، و دخالت‌های بشری از آثار آن شهر وسیع فقط چند ویرانه باقی‌مانده است. دو بنای بزرگ هنوز در مرکز شهر به‌چشم می‌خورد، یکی از آن‌ها بنایی است برج‌مانند، و دیگری ویرانه‌ای ساخته شده از سنگ‌های پاک‌تراش. شماری از مورخان به این آثار اشاراتی کوتاه داشته و برخی پژوهشگران کارکرد آن‌ها به شکل گذرا بررسی کرده‌اند. با این‌همه، چستی و کارکرد این بناها هنوز مبهم است و تحقیقی جامع درباره‌ی آن‌ها صورت نگرفته. در این مقاله می‌خواهیم به روایتی منطقی درباره‌ی چگونگی زندگی درون این آثار در دوره‌ی ساسانیان دست‌یابیم. از این‌رو، روش تحقیق آن تفسیری-تاریخی خواهد بود. پرسش‌های اصلی تحقیق چنین‌اند: شهر گور و منطقه‌ی فیروزآباد چه جایگاه و اهمیتی در آغاز دوره‌ی ساسانیان داشته است؟ بناهایی که ویرانه‌شان در مرکز این شهر به‌جای مانده، به چه نام‌هایی مشهور بوده‌اند؟ کارکرد اصلی این آثار چه بوده است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، نخست، جایگاه ایالت پارس و فیروزآباد را در آغاز دوره‌ی ساسانیان را بررسی می‌کنیم تا به چشم‌اندازی از موقعیت شهر گور در آن زمان دست‌یابیم. سپس در بخش دوم مقاله، به مطالعه‌ی نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان دوره‌ی اسلامی درباره‌ی این شهر و آثارش، از قرن سوم تا چهاردهم‌هـ.ق، می‌پردازیم تا بدانیم ساختار کالبدی شهر چگونه بوده و آثار معماری آن در دوره‌های مختلف چه وضعیتی داشته و به چه نام‌هایی مشهور بوده‌اند. در انتهای این بخش، روایات آن‌ها را تحلیل و با یکدیگر مقایسه می‌کنیم؛ زیرا در برخی نوشته‌ها ابهام و یا تکرار سخن پیشینیان دیده می‌شود. در مهم‌ترین قسمت مقاله، کارکردهای دو بنای مشهور میانی شهر را بررسی می‌کنیم. برای این منظور، نخست، نظرات پژوهشگران معاصر و سیاحان غربی را درباره‌ی این آثار مطالعه می‌کنیم. سپس این دیدگاه‌ها را با یکدیگر مقایسه و استدلال‌شان را تحلیل می‌کنیم تا به نتیجه‌ای منطقی برسیم. در بخش پایانی، تلاش کردیم با بررسی تطبیقی با نمونه‌ای با صورتی نسبتاً مشابه نتایجمان را قوام بخشیم. هدف اصلی این پژوهش، رسیدن به روایتی باورپذیر از داستان زندگی درون این شهر و بناهای آن در دوره‌ی ساسانیان است.

در این تحقیق از دو دسته‌ی اصلی از منابع کمک گرفته‌ایم. گروه نخست، متون تاریخی است که مأخذ اصلی بخش یکم و دوم مقاله است. هنگام استفاده از این متون با چند مسئله مواجه می‌شویم که اگر آن‌ها را به‌دقت واریسی نکنیم، ممکن است به گمراهی در نتیجه‌گیری‌ها بیانجامد. یکی آن‌ها که امکان دارد مصححان در بازنویسی کلمات دچار خطاهای ظریفی شده باشند؛ دوم، وجود روایات مغشوش که دقیقاً مشخص نیست که نویسنده از کدام اثر سخن گفته؛ سوم، مشاهده‌ی تکرار سخن پیشینیان در نوشته‌های مورخان بعدی. دسته‌ی دوم منابع، پژوهش‌ها و سفرنامه‌های دوره‌ی معاصر است که مأخذ قسمت سوم مقاله خواهد بود. دیگر آن‌ها که برای فهم درست‌تر برخی واژگان از فرهنگ لغت و متون ادبی نیز استفاده کرده‌ایم که در متن و نیز پی‌نوشت‌ها، در مقام یکی از بخش‌های اصلی این مقاله، آمده است.

جایگاه ایالت پارس و فیروزآباد در آغاز دوره‌ی ساسانیان

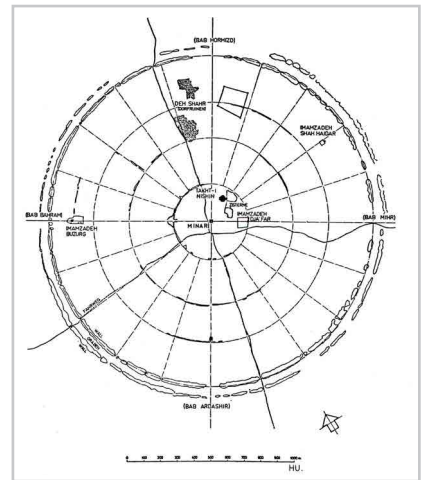
ایالت بزرگ پارس، که بسیار پهناورتر از حدود استان فارس امروزیین بوده، در جنوب، متمایل به جنوب‌غربی، ایران قرار داشته است. ابن‌حوقل، مورخ و جغرافی‌دان در قرن چهارم هـ.ق، حدود این ایالت را چنین تعریف کرده است: «این سرزمین را از طرف مشرق، حدود کرمان و از مغرب، نواحی خوزستان و از شمال، بیابان واقع در میان پارس و خراسان و قسمتی از اصفهان و از جنوب، دریای فارس احاطه می‌کرده است» (ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۳۰). همچنین وی، مانند شماری دیگر از مورخان دوره‌ی اسلامی، این ایالت را به پنج ناحیه یا ولایت تقسیم کرده که به ترتیب وسعت چنین بوده‌اند: «استخر»، «اردشیرخُورَه»^۲، «دارابگرد»، «آرجان» و «شاپور» (همان: ۳۴). در آغاز دوره‌ی ساسانیان، پارس اهمیت بسیاری پیدا کرد و از نظر سیاسی و دینی در صدر ایالات ایران‌شهر قرار گرفت، این نکته بر اساس کتیبه‌ها، نقش‌برجسته‌ها، مَهرها، وقایع مهم تاریخی، و همچنین حضور خاندان روحانی اردشیر بابکان در این منطقه قابل درک است (دریایی، ۱۳۸۳: ۳۹).

شهرستان کنونی فیروزآباد در جنوب‌غربی فارس و حدود صد کیلومتری جنوب شیراز قرار گرفته است. دشت فیروزآباد محصور در میان کوه‌های بلند و از نظر سوق‌الجیشی بسیار مهم بوده و تنها چند معبر قابل دفاع در ارتباط با مناطق مجاور داشته است. رودخانه‌ای نیز از همین تنگه می‌گذرد و به‌نام‌های «تنگاب»، «فیروزآباد»، «حنیقان» و «برازه» معروف بوده است. بر اساس روایات افسانه‌ای، در روزگار کیانیان در این دشت آبادی یا شهری برپا بوده، اسکندر مقدونی به آن جا آب بسته و آن را ویران ساخته است، سپس اردشیر بابکان، نخستین پادشاه ساسانیان، آب را خشک و شهری نو بنیان کرده است (ابن‌بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۷). بر پایه‌ی روایات تاریخی، پیش از آن که اردشیر بر پارس مسلط شود، خاندان مهرک در این دشت زندگی می‌کردند. اردشیر پس از غلبه بر آنان، شهری روی آبادی‌ای قدیمی به نام «گور»^۳ ساخت و آن را «اردشیرخُورَه» نام نهاد که این شهر، در آغاز حکومت ساسانیان، مرکز ولایتی با همین نام شد (طبری، ۱۳۸۴: ۱۰۶). ولایت اردشیرخُورَه از شمال به استخر، از جنوب به خلیج فارس و جزایر خارک و قشم، از شرق به دارابگرد، و از غرب به ولایت شاپور محدود بوده است (سامی، ۱۳۸۹: ۲۱۷). روزگار آبادی و شکوه منطقه‌ی فیروزآباد به زمان زندگی اردشیر بابکان باز می‌گردد که آثار آن را می‌توان از تنگه‌ی تنگاب تا شهر گور مشاهده کرد. مهم‌ترین آن‌ها قلعه‌دختر، نقش‌برجسته‌های آیینی و سیاسی اردشیر، بنای معروف به آتشکده، و حصار و ویرانه‌های درون شهر گور است.

دیتریش هوف، باستان‌شناس آلمانی، بیشترین پژوهش‌ها را درباره‌ی فیروزآباد انجام داده و نتایج مهم آن‌ها را منتشر کرده است. وی گور را شهری دایره‌ای با قطر تقریباً دو کیلومتر دانسته و حتی ادعا کرده که شعاع‌های این شهر تا یازده کیلومتری مرکز آن بر بناهای دیگر دشت اثر گذاشته است (هوف، ۱۳۶۶: ۸۷). او شهر این چنین با جزئیات توصیف کرده است: «شهر به‌وسیله‌ی یک دیوار گلی و یک خندق بیرونی و یک وسیله‌ی دفاعی کوچک‌تر خارجی مستحکم شده بود. نشانه‌ی اثرات این دروازه‌ها هنوز در محل تقاطع دیوار با دو محور عمده که فرضاً در مرکز شهر یکدیگر را با زاویه‌ی نود درجه قطع می‌کنند و دایره‌ی شهر را به چهار بخش منقسم می‌سازد، قابل ردیابی است. هر یک از این قطعه‌ها به پنج بخش تقسیم

شده‌اند و بدین طریق شماره‌ی تقسیمات شهر را به بیست عدد می‌رسد. خیابان‌های دایره‌وار یک تقسیم فرعی هم مرکز را فراهم می‌سازد. احتمالاً شهر با بناهای نسبتاً بزرگ در هم فشرده پوشیده نبوده، بلکه با خانه‌های ساده‌ی احتمالاً کم ارتفاع که از گل یا قلوه‌سنگ دور از یکدیگر ساخته شده و دارای حیاط‌ها و باغ‌هایی در راستای خیابان‌های شعاعی شهر بوده، اشغال می‌شده است (تصویر ۱). این طرح تمام شهر را می‌پوشاند، به‌جز دایره‌ی مرکزی با قطری در حدود ۴۵۰ متر که با دیوار مخصوصی احاطه و احتمالاً دارای چهار دروازه در جهت محورهای اصلی بوده و ظاهراً برای مقاصد اداری و اجتماعی در نظر گرفته شده بوده است» (همان: ۷۶).

طرح شهر از نظر صورت و دقت حاکی از آن است که بنیان‌گذار اردشیرخوره اندیشه‌ای بزرگ در سر داشته. از سوی دیگر، منابع متذکر شده‌اند که اردشیر شاهنشاه سرزمینی شد که در دوره‌ی پارتیان، فاقد حکومت متمرکز و دین رسمی بود. مورخان پنداشته‌اند که وی در آغاز سلطنتش تصمیم گرفت که این دو اندیشه را تحقق بخشد (بیانی، ۱۳۸۴: ۴۳). بنابراین، طراحی شهر به شیوه‌ی متمرکز و نیز نظم کیهانی آن نشان می‌دهد که اردشیرخوره شایسته‌ی پایتختی شاهنشاهی ساسانیان بوده است.



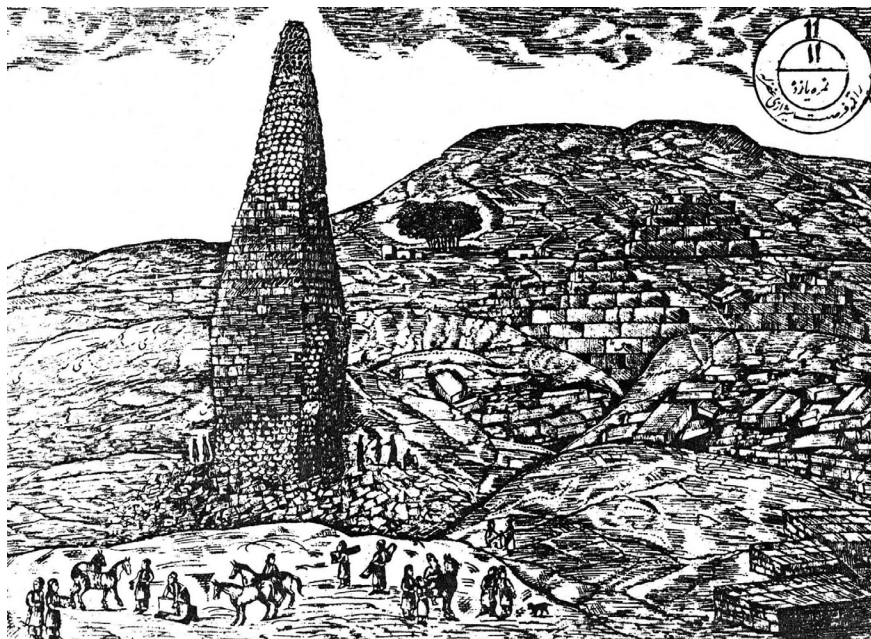
▲ تصویر ۱. شهر «گور»: حصار، تقسیمات، دروازه‌ها و آثار مهم درون آن (هوف، ۱۳۶۶: ۷۷).

شهر گور و بناهای میانی آن از دیدگاه مورخان و جغرافی‌دانان

شماری از مورخان و جغرافی‌دانان دوره‌ی اسلامی ذیل ذکر حکومت ساسانیان یا دیار فارس (پارس) به شهر گور (اردشیرخوره) اشاره کرده‌اند. برخی توصیفات کلی و برخی همراه با جزئیات بیشتر است. همچنین به‌نظر می‌رسد که بعضی مورخان متأخر، نظرشان بر اساس گفته‌های متقدمان است. در *تاریخ الرسل و الملوک طبری*، پایان قرن سوم هـ.ق، آمده است که «[اردشیر] به جور رفت و آن‌جا را بنیان نهاد، کوشک موسوم به «طربال»^۴ را بساخت. همچنین آتشکده‌ای در آن سرزمین احداث کرد» (طبری، ۱۳۸۴: ۱۰۶). اصطخری، جغرافی‌دان قرن چهارم هـ.ق، شهر را با جزئیات چنین توضیح داده است: «و آن دیه از اصطخر و سابور و دارابجرد معمورتر کرد و نعمت در آن موجودتر است. و سوری^۵ معمور از گل حوالی آن است و خندقی نیز در آن‌جا کرده و آن را چهار دروازه است. یکی از طرف مشرق و آن را «دروازه‌ی مهر» می‌گویند و دیگر از جنوب و آن را «دروازه‌ی اردشیر» می‌خوانند. و در میانه‌ی شهر مانند دگه‌ی^۶ بزرگ بنا کرده است و آن را «طربال» می‌خوانند و اهل فرس آن را «ایوان» می‌گویند. و دروازه‌ای از طرف مغرب و آن را «دروازه‌ی بهرام» می‌گویند، و یکی از طرف شمال و آن را «دروازه‌ی هرمز» می‌گویند. «کیاخره»^۷ بنایی است که آن را اردشیر ساخته است. و چنان شنیده شد که آن شهر در بلندی چنان است که هر که در بالای آن بایستد، البته بر تمامت روستا و شهر مطلع باشد. و بلندترین بناهای آن شهر آتش‌خانه‌ها است و در برابر آن کوهی است که آب از آنجا بیرون می‌آید و در بالای «طربال» بر می‌آید مانند چشمه و بعد از آن به راهی دیگر فرو می‌رود و آن بنا از سنگ و گچ برآورده بود، الا اغلب آن در عهد ما خراب شده است و بیشتر سنگ‌های آن را مردم اهل آن شهر به بنای خانه‌های خود به خرج کرده و از آن اندکی بر جای مانده است» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۱۰). پس از وی ابن‌حوقل توصیفات کمابیش مشابه درباره‌ی این شهر کرده و بنای میانی شهر را «ایوان کیاخره» و «طربال» نامیده است. همچنین در ادامه آن را با ایوان شهر بلخ مقایسه می‌کند که

از آجر ساخته شده و بسیار بلند بوده است (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۴۸). مسعودی، در همان سده، در ذکری کوتاه در این باره می‌گوید: «میان شهر گور بنایی بوده که ایرانیان آن را محترم می‌داشته‌اند و «طربال» نام داشته که مسلمانان آن را ویران کرده‌اند (مسعودی، ۱۳۸۲: ۶۰۶). مقدسی، جغرافی‌دان عرب در قرن چهارم هـ.ق، در توصیفی از گور گفته است که «دارای ویژگی‌های نیکو و یک مناره‌ی استوار و زیبا است. با این همه، شهری مستحکم نیز است، دژی بلندپایه در میان دارد. گسترش روستایش به یک مرحله‌ی کوتاه می‌رسد» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۴۴). در سده‌ی ششم هـ.ق، ابن بلخی توصیفی با جزئیات و نکاتی تازه درباره‌ی این شهر و بناهای آن بیان کرده است: «شکل آن مدور است، چنانک دایره‌ی پرگار باشد و در میان شهر، آن جا که مثلاً نقطه‌ی پرگار باشد، دکه‌ی انباشته برآورده است و نام آن «ایران»^۸ کرده و عرب آن را «طربال» گویند و بر سر آن دکه‌ی سای‌ها^۹ ساخته و در میان گاه آن گنبدی عظیم برآورده و آن را «گنبد کیرمان» گویند و طول چهار دیوار این گنبد تا زیر قبه‌ی آن هفتاد و پنج گز است و این دیوارها را از سنگ خارا برآورده است و پس قبه‌ی عظیم از آجر بر سر آن نهاده و آب از یک فرسنگ از سر کوه رانده و به فواره بر این سر بالا آورده و دو غدیر^{۱۰} است، یکی «بوم»^{۱۱} پیر» گویند و دیگر «بوم جوان» و بر هر غدیری آتشگاهی کرده است» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۸). دو قرن بعد حمدالله مستوفی در اشاره‌ای کوتاه گفته است که «در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانیده که هوایش خوش باشد و از کوه آب به فواره بر آن بالا می‌برد و بر گرد آن دکه‌ی عظیم کرده و آن عمارت را «ایوان» خواندندی» (مستوفی، ۱۳۸۹: ۱۱۸). در قرن دهم هـ.ق، جیهانی در توصیفی که بسیار شبیه گفته‌های اصطخری است، بنای میانی شهر را «طربال»، «ابدان»^{۱۲} و «کیاخره» نامیده و از آتشگاهی در آن منطقه یاد کرده است (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۵).

در دوره‌ی قاجار و پایان سده‌ی سیزدهم هـ.ق، اعتمادالسلطنه پس از نقل مطالبی از پیشینیان درباره‌ی این شهر، نظر خود را این‌گونه بیان کرده است: «فیروزآباد از بناهای اردشیر ساسانی است یا این پادشاه آن را تعمیر کرده و از جاهای خوب دنیا [است]. آثار خندقی عریض و عمیق در آن دیده می‌شود. دیواری داشته که موسوم به «مناره» بوده و عمارتی از سنگ ساخته شده که به‌جای گچ، سرب به‌کار برده‌اند. آثار آن هنوز نمودار است، مخصوصاً علامتی از در عمارت مشاهده می‌شود» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۲۲۷۸). همچنین وی از آتشکده‌ی فیروزآباد که بیرون از حصار شهر گور است، با نام «برم پیر» یاد کرده است (همان: ۲۲۷۹). در آغاز قرن چهاردهم هـ.ق، حسینی فسایی پس از ذکر توصیفی دقیق از گور، می‌گوید که «در میان این شهر مناره‌ای پهن و بلند بنا نهاد و بر سر آن «مناره» قصری بساخت و نام آن را «ایران» یا «ایوان» گذاشت و به مسافت فرسخی در زیر زمین شترگلویی ساخته، آب را به قصر بیاورد» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۴۱۸). آخرین متنی که بررسی می‌کنیم، آثار عجم است که مؤلفش، فرصت شیرازی، در توصیف آثار بسیار دقیق بوده و بسیاری از آن‌ها را، از جمله‌ی بناهای فیروزآباد، از نزدیک دیده است (تصویر ۲). وی آثار شهر گور را چنین شرح می‌دهد: «در وسط شهر مناری بوده که الحال برپاست. آن «منار» مربع است، تمام از سنگ و گچ. بعضی از اطراف آن درست و بعضی آن ریخته و قطر پایین منار بیشتر از بالای آن است. [...] هر ضلعی یازده ذرع است و



تصویر ۲. طرحی از بناهای میانی شهر گور در دوره‌ی قاجار (فرصت‌شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۰). ◀

آن اضلاع کم‌کم که روبه بالا می‌رود، باریک می‌شود. اما ارتفاع منار را به آلت هندسه معلوم ساختیم، ۳۲ ذرع فی‌الجمله بیشتر است و در دو طرف منار، یعنی سمت شرقی و غربی آن، آثار طاق و رواق است که مُلصَق به منار است و معلوم است که از پشت‌بام آن‌ها بر بالای منار می‌رفته‌اند؛ یعنی به‌طور ماریپچ پله‌ها را بر اطراف منار ساخته بوده‌اند، از جهت بالا رفتن. و هنوز آثار آن پله‌ی ماریپچ باقی است. [...] بعضی مسطور داشته‌اند که در آن بلندی عمارتی بوده و حوضی داشته، آبی از یک فرسنگی بدان بالا آورده‌اند که منبع آب در کوه بوده و ممر آن را یافته‌اند» (فرصت‌شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۳). همچنین وی از شخصی محلی نقل می‌کند که بر بالای منار سوراخی وجود دارد. سپس در توصیف بنای دیگر می‌افزاید که «تقریباً صد قدم دورتر از مناره‌ی مذکور عمارتی عالی بوده است. بنایش از سنگ‌های تراشیده و شالوده‌ی آن هنوز باقی است و آن سنگ‌ها همه بر زمین ریخته، بعضی مکعب فقط، برخی فی‌الجمله مستطیل. بر حسب طول و عرض و قطر مختلفند، بعضی یک ذرع طول، بعضی دو ذرع، بعضی کمتر و بعضی بیشتر. عرض آن‌ها نیز چنین است. در میان آن سنگ‌ها هنگام بنایی، به‌جای ملاط، سرب به‌کار برده‌اند، جهت استحکام. وضع عمارت مربع بوده و چهار پایه داشته که سقف آن بر چهار پایه نهاده بوده. الحال ارکان چهارگانه‌ی عمارت در آن عرصه معلوم است. قریب به آن عمارت حوضی بوده و اطراف و بدنه‌ی حوض را که ساروج کرده بوده‌اند، هنوز آثار آن باقی است و پاره‌ای از بدنه‌ی آن حوض یکپارچه بر زمین افتاده. [...] آثار حصار و دیوار قلعه‌ی آن [مشخص] است. این بنیان و عمارات را سابقاً، یعنی در زمان اردشیر، «تربال»^{۱۳} می‌نامیده‌اند و معنی آن «ایوان» است و منار مذکور را «ستون ایران» می‌خوانده‌اند» (همان: ۱۸۳-۱۸۴)، (جدول ۱).

تحلیل: در نگاهی اجمالی به نوشته‌های مورخان، با روایات نسبتاً مغشوشی مواجه می‌شویم که اگر آن‌ها را دقیق واریسی و با یکدیگر مقایسه نکنیم، ممکن

► جدول ۱. مقایسه‌ی چیستی بناهای میانی شهر گور از نظر مورخان و جغرافی‌دانان (نگارندگان، ۱۳۹۵).

نام مورخ یا جغرافی‌دان	سده (ه.ق.)	نام‌گذاری آثار
طبری	سوم	طربال
اصطخری	چهارم	طربال، ایوان، کیاخره
مسعودی	چهارم	طربال
ابن حوقل	چهارم	طربال، ایوان کیاخره
مقدسی	چهارم	مناره، دژ
ابن بلخی	ششم	طربال، ایران، گنبد کیرمان
مستوفی	هشتم	ایوان
چیحانی	دهم	طربال، ابدان، کیاخره
اعتمادالسلطنه	سیزدهم	مناره
حسینی فسایی	چهاردهم	مناره، ایوان، ایران
فرصت شیرازی	چهاردهم	منار، ستون ایران، تربال، ایوان

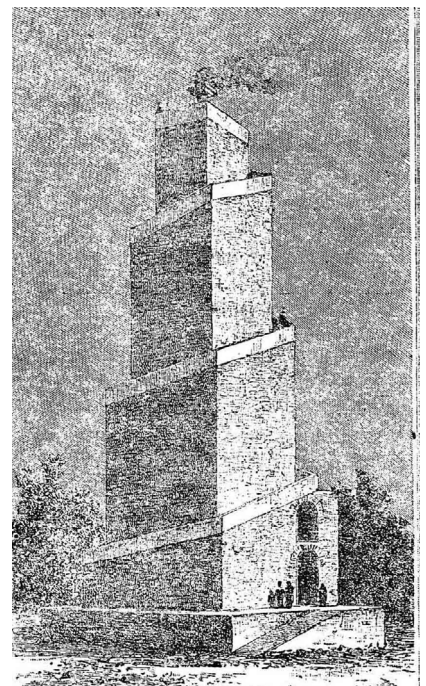
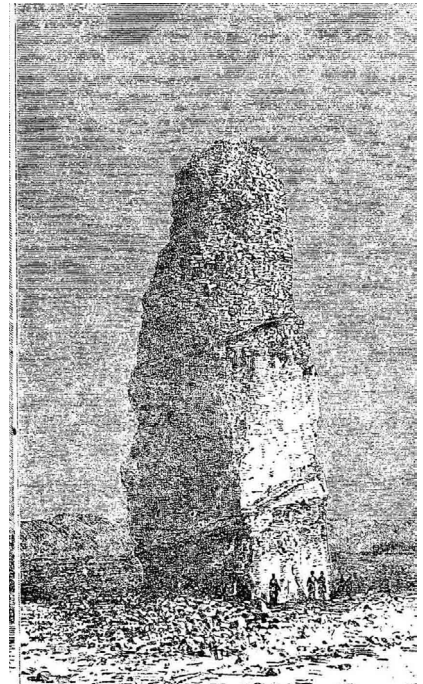
است به گمراهی در نتیجه‌گیری‌مان بیانجامد، زیرا در بسیاری‌شان مشخص نیست که نویسنده از کدام اثر سخن می‌گوید، برخی نیز روایات پیشینیان را ملاک قرار داده و نکاتی بر آن افزوده‌اند که گاهی سبب مبهم‌تر شدن ماجرا شده است. نخستین‌شان، طبری، طربال را کوشکی در گور می‌داند، اما امکان دارد که آتشکده‌ای که از آن سخن رانده، بیرون از حصار شهر بوده است. اصطخری از طربال با نام ایوان یاد می‌کند، با مذاقه در این واژه و جستجو در اشعار و متون ادبی پارسی، در می‌یابیم که در فرهنگ ایرانی «ایوان» معمولاً به معنی «کاخ» و «خانه» آمده است.^{۱۴} این مورخ، در ادامه، بنایی به نام کیاخره را نیز ذکر کرده که مفهومی سلطنتی دارد، شاید منظور همان طربال بوده یا مجموعه‌ای در کنار آن. سپس به بلندی شهر و آتش‌خانه‌های آن اشاره می‌کند، اما از آن‌جا که در آغاز سخن، گور را دیده نامیده، ممکن است منظور از شهر منطقه‌ی اطرافش باشد. ابن بلخی توصیفی مفصل، اما مبهم، درباره‌ی این آثار دارد. وی طربال یا ایوان را در میانه‌ی شهر با گنبدی آجری و بسیار عظیم ذکر کرده که در نوشته‌های دیگران دیده نمی‌شود. شاید وی مقایسه‌ای را که ابن حوقل از طربال با ایوان آجری بلند بلخ کرده، ملاک قضاوتش قرار داده است. وی در ادامه، از دو آتشگاه در کنار دو آبگیر یاد کرده است به نام‌های برم (بوم) پیر و برم جوان. از آن‌جا که اعتمادالسلطنه برم پیر را آتشکده‌ی فیروزآباد در بیرون از حصار شهر دانسته، شاید برم جوان آتشگاهی کوچک در میان شهر گور بوده است. مورخان دوره‌ی قاجار از بنای برجی‌شکل با نام مناره یاد کرده، اما فرصت‌شیرازی، برخلاف دیگران، ایوان و طربال را به بنای با سنگ‌های منظم نسبت داده است. در مجموع، از نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان چنین بر می‌آید که آنان بیشتر به بنای برج‌مانند میان شهر اشاره داشته‌اند، هرچند این امکان وجود دارد که در گذشته بقایای آثار دیگری نیز در فاصله‌ی این دو ویرانه بوده و آن‌ها به کل مجموعه نظر داشته‌اند. همچنین وجود استخر یا آبگیری در آن نزدیکی در کنار بنایی با کارکرد آیینی دور از ذهن نیست.

بررسی کارکردهای این دو اثر

برای فهم بهتر کارکرد یا کارکردهای ویرانه‌های میانی شهر گور، نخست، نظرات پژوهشگران معاصر و سیاحان غربی را درباره‌ی این آثار مطالعه و استدلالشان را بررسی می‌کنیم. اوژن فلاندن و پاسکال کست، از مشهورترین جهانگردانانی بوده که به در میانه‌ی قرن نوزدهم م. / سیزدهم هـ.ق. به ایران آمده و گزارش سفرشان را مفصلاً مکتوب و مصور کرده‌اند. بسیاری از پژوهشگران مشهور در سده‌ی بیستم نیز از گزارش‌ها و ترسیم‌های آنان استفاده‌ی فراوانی برده‌اند. فلاندن در سفرنامه‌اش، نخست، به ویرانه‌ی دارای سنگ‌های پاک‌تراش پرداخته و ادعا کرده این ساختمان شباهتی با دیگر آثار ساسانیان نداشته و از دوره‌ی هخامنشیان به‌جا مانده است (فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۸۶). او کل بنا را مستطیلی تصور کرده که «در وسطش بنای توپُر مربع مرتفعی است که به چهار طرف پایه‌های سنگی دارد. ارتفاعش از کف زمین قریب ده متر است. در وسط و جلوی هر طرف، برجستگی‌هایی است که شاید پلکان یا پیش‌آمدگی بوده است» (همان: ۳۸۷). وی سپس از کشف قطعه‌ستونی از سنگ مرمر سیاه در آن حوالی یاد می‌کند و احتمال می‌دهد که این ویرانه مقبره یا آتشکده‌ی کوچکی بوده و شایستگی قصر بودن را نداشته است. در ادامه چنین استدلال می‌کند که چون شاهان هخامنشی مردگان را در مغاره‌های کوه می‌گذاشته‌اند، این بنا معبد یا آتشکده بوده است، اما دوباره آن را با مقبره‌ی کوروش مقایسه می‌کند و احتمال مقبره بودن آن را نیز منتفی نمی‌داند (همان). فلاندن ویرانه‌ی دیگر را نیز توصیف و نکات کالبدی مهم آن مانند پایه‌ی مربعی با اضلاع نُه متری، شکل مخروطی با ارتفاع سی‌وسه متر، و بقایای پلکان را ذکر کرده و در پایان آن را «آتشگاه» و از آثار ساسانیان دانسته است (همان).

در پایان همان سده، دیالافوا از ویرانه‌های این شهر بازدید کرده و در سفرنامه‌اش آن‌ها را چنین توصیف کرده است: «برداشتن نقشه‌ی این مصطبه‌ی بزرگ قدیمی که قسمت عمده‌ی آن در زیر کلیه‌های دهقانی مستور شده، بسیار مشکل است، اما برای برداشتن نقشه‌ی ساختمان قدیمی که در خارج از دهکده است، مشکلی وجود ندارد. این بنا به‌هیچ وجه شباهتی با بناهای قدیم و جدید ایران ندارد و ترکیب یافته از مصطبه‌ای که روی آن برجی ساخته شده است. ارتفاع این برج کمی بیشتر از بیست‌وشش متر است. یک پلکان خارجی، که آثارش هنوز دیده می‌شود، به رأس برج منتهی می‌شده است. پله‌ها همه افتاده و مصطبه‌ی وسیع هم تحت تأثیرات جوی و تکان‌های زلزله آسیب زیادی دیده است» (دیالافوا، ۱۳۸۵: ۵۰۳). از گفته‌های وی چنین بر می‌آید که بخشی از آثار، احتمالاً بنای با سنگ‌های پاک‌تراش، در زیر خانه‌های روستاییان مدفون بوده، زیرا اشاره‌ای به آن نکرده است. او در ادامه، بنای برج‌مانند را مشابه معابد مطبق بابلی تجسم کرده و طرح مناره‌ی مسجد ابن طولون را اقتباس شده از آن دانسته و در پایان آن را «آتشگاه» نامیده است (همان: ۵۰۴)، (تصویر ۳).

ارنست هرتسفلد، باستان‌شناس مشهور در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم م، واژه‌ی طربال را برگرفته از واژه‌ی یونانی «تتراپیلون»^{۱۵} و به معنای دروازه‌ی چهارضلعی دانسته است. وی همچنین معتقد بوده که واژه‌های «چهارقاپو» و «چهارتاق» نیز ریشه در همین کلمه داشته و در پایان، بنای با سنگ‌های تراشیده را «معبد» یا «آتشکده»

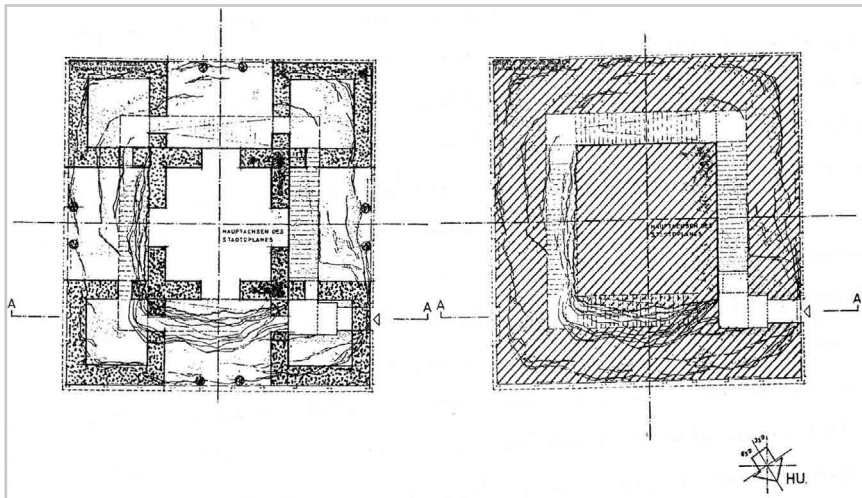


▲ تصویر ۳. بازسازی تصویری دیالافوا از برج میانی (دیالافوا، ۱۳۸۵: ۵۰۴).

نامیده است. (هرتسفلد، ۱۳۵۵: ۱۵۳) رومن گیرشمن، باستان‌شناسی که بیشاپور را کاوش کرده، نیز بدون یاد کردن از مناره، به آتشکده‌ای در میان شهر با تخته‌سنگ‌های خوش‌تراش اشاره کرده است (گیرشمن، ۱۳۹۰: ۱۲۳). پس از آنان، اسکار رویتر، با این‌که درباره‌ی معماری ساسانیان مقاله‌ی مفصلی نوشته، به این دو اثر کمتر پرداخته و نظراتش بیشتر بر اساس دیدگاه پیشینیان است. وی طربال را چهارطاق یا آتشکده نامیده (رویتر، ۱۳۸۷: ۶۹۳) و بنای برج‌مانند را، بر اساس تحقیقات دیگر هرتسفلد، در غلافی تصور کرده که پلکان را می‌پوشانده است. همچنین کارکرد آن را آتشگاه یا «معبدی زردشتی» برای نیایش ستارگان دانسته است (همان: ۷۰۵).

چندی بعد آندره گدار، در مقاله‌ی «آذرکده‌ها» در آثار ایران، نخست به بررسی آرای برخی پیشینیان درباره‌ی این دو بنا پرداخته و بعد نکاتی بر آن افزوده است. وی معتقد است که استخری و این بلخی برج مشهور به مناره و بنای دیگر را، که او «تخت‌نشین» نامیده، با یکدیگر اشتباه گرفته‌اند و موافق با نظر هرتسفلد، طربال را تتراپیلون و چهارطاق دانسته است (گدار، ۱۳۸۵: ۲۶). سپس در توصیف این بنا می‌گوید که محوطه‌ای دارای سنگ‌فرش و ابعاد ۶۶/۱۰ در ۸۲/۱۰ وجود دارد که صفه‌ای در آن قرار گرفته است. روی صفه پایه‌های چهارطاق را تشخیص داده که فضایی مربعی با اضلاع ۱۶/۱۰ متری را در بر می‌گرفته و دارای دهانه‌هایی (چفت‌هایی) ۱۱ متری بوده است. وی از تصور گنبدی با این دهانه، در مقایسه با دیگر بناهای ساسانی فیروزآباد و سروستان، متحیر شده و بر اساس نظر کست، که تکه‌ستونی را در امامزاده‌ی نزدیک ویرانه یافته و تصویری فرضی از این بنا با چهار ستون در میان و سقف چوبی منتشر کرده، تالاری ستون‌دار را نیز قابل تصور پنداشته است. با این‌همه، در پایان، بنا را چهارطاق گنبدداری با کارکرد «آتشگاه» دانسته است (همان: ۲۶-۳۱). همچنین گدار مناره را «معبد»^{۱۶} دوم شهر نامیده که بر فراز آن آتش روشن بوده و شکل آن را زیگورات‌مانند یا مطبق تصور کرده است (همان: ۲۸-۲۹). لویی واندنبرگ به تختی در میان شهر اشاره می‌کند که منار (طربال)، با پلکانی تاق‌دار، روی آن قرار داشته و کارکردش «آتشگاهی رو باز» بوده است (واندنبرگ، ۱۳۸۷: ۴۹). سپس از پرستشگاهی با نام «تخت‌نشین» یاد کرده که عبارت بوده است از «یک چهارتاقی که روی صفه‌ای برپا شده و حوض بزرگی به مرتبط بوده است. در آن آتش مقدس روشن می‌کرده و فقط روحانیان حق نزدیک شدن به آن را داشته‌اند (همان: ۵۰).

هوف منار را همان طربال دانسته، با اضلاع نه متر و ارتفاع سی متر که شاید قاعده‌ی آن به ساختمان‌های دیگری متصل بوده است. وی با این فرض که اطراف پلکان باز بوده، مخالف است و دیواری خارجی را اطراف بنا تصور کرده که طول اضلاعش را به ۱۸ متر می‌رسانده است. درون این غلاف بیرونی پلکانی بوده (تصویر ۴) که احتمالاً به اتاقی در بالای برج می‌رسیده که گنبدپوش بوده و به چهار ایوان باز می‌شده است. (هوف، ۱۳۶۶: ۷۹) هوف، که تا سال‌های اخیر نیز در حال کاوش و پژوهش در فیروزآباد بوده، در مقاله‌ی جدیدش از یافتن پاره‌هایی از گچ‌بری نقش‌دار در پای برج سخن به میان آورده که حکایت از بنایی معظم و آراسته داشته است (هوف، ۱۳۹۲: ۶۲). بر همین اساس و نیز یافته‌های پیشین، او نتیجه گرفته است که «این‌جا باید مکانی نمادین برای شاه بوده باشد و احتمالاً اتاق‌های بالای برج را می‌شد برای مقاصد رسمی یا آیینی در همین زمینه اختصاص داد» (همان: ۶۸).

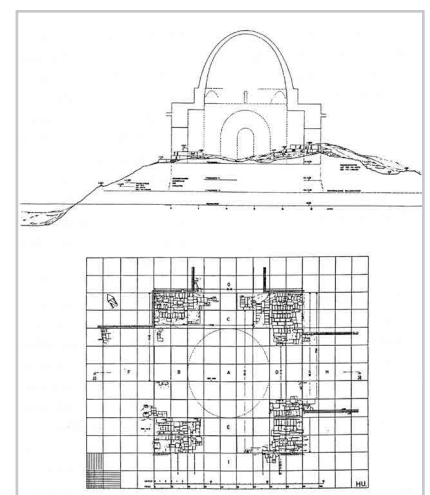


تصویر ۴. نقشه‌های فرضی بنای برج‌مانند در شهر «گور»؛ طرح بازسازی از دیتریش هوف (هوف، ۱۳۶۶: ۸۶).

البته وی کارکردهایی فنی را نیز برای این بنا دور از ذهن ندانسته است، مانند برج دیدبانی و مبنایی برای مساحی طرح تقسیم زمین شهر (همان: ۶۲). این پژوهشگر ویرانه‌ی دیگر را تخت‌نشین نامیده و آن را چهارتاقی گنبددار با ایوان‌ها و فضاهای الحاقی تصور کرده (تصویر ۵) و بر اساس مشاهدی آجرهای پراکنده در محوطه، این بنا را همان گنبد کیرمان ابن بلخی و آتشکده پنداشته است (هوف، ۱۳۶۶: ۷۹). همچنین او نظر فلاندن را مبنی بر هخامنشی بودن اثر مردود دانسته و معتقد است تکه‌ستون‌های سنگی سیاه یافت‌شده در امام‌زاده جعفر را از محلی دیگر به آن‌جا آورده‌اند (Huff, 1974: 159). وی در ادامه به دو فرو رفتگی نامنظم با دیوار محافظ اشاره کرده که ظاهراً استخرهای آب بوده است.

شمار اندکی از پژوهشگران و باستان‌شناسان معاصر ایرانی، مانند علی سامی و محمدتقی مصطفوی، بناهای فیروزآباد را بررسی کرده‌اند که احتمالاً عقایدشان بر اساس نظرات محققان غربی بوده است. سامی، از برجی سنگی و صفه‌ای متعلق به یک کاخ یا آتشکده‌ی قدیمی نام برده است. همچنین وی این فرضیه را که بنای با سنگ‌های پاک‌تراش متعلق به دوره‌ی هخامنشیان بوده و سپس در زمان اردشیر بابکان ترمیم و احیاء شده، قابل تصور دانسته است (سامی، ۱۳۸۹: ۲۲۰). مصطفوی نخست از مناره و ابعاد آن یاد کرده و کارکرد آن را مکان افروختن آتش در فضای باز دانسته است. ویرانه‌ی دیگر را بر پایه‌ی نوشته‌های گدار توصیف کرده و آن را آتشکده‌ی فیروزآباد نامیده است (مصطفوی، ۱۳۸۲: ۱۰۱). در این میان، محمدکریم پیرنیا دیدگاهی کاملاً متفاوت داشته و ریشه‌ی واژه‌ی «تربال» را در معماری بومی ایران دانسته و آن را «تالار» معنی کرده است. وی همچنین معتقد است که «تالار» ریشه در واژه‌ی پهلوی «تلوار» دارد که هر دو با «تربال» هم‌معنی‌اند و هیچ ارتباطی با «تتراپیلون» ندارد (پیرنیا، ۱۳۷۸: ۷۸)، (جدول ۲).

تحلیل: درباره‌ی بنای برج‌مانند دو مسئله وجود دارد، کالبد و کارکرد. در مورد کالبد ظاهری دو دیدگاه متضاد مطرح شده است، دیالافوا شکل آن ماریپچی تصور کرده که در انتها روباز بوده، اما هوف، بر اساس وجود یک پایه‌تاق بر بدنه‌ی ویرانه، آن را در غلافی محصور دانسته که در پایان به اتاق و ایوان‌هایی ختم می‌شده است. (تصویر ۶) تصور این که دیواری در اطراف پلکان بوده، بر اساس شواهد و



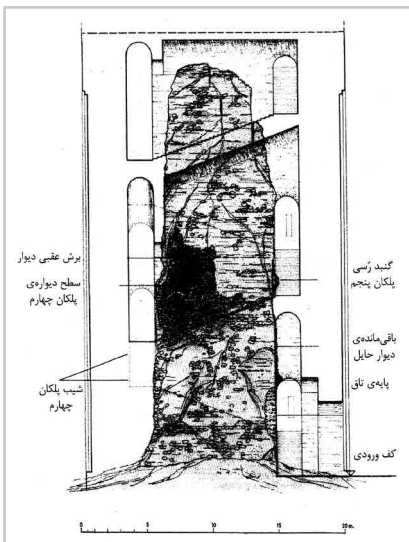
▲ تصویر ۵. بنای با سنگ‌های پاک‌تراش؛ پلان و طرح بازسازی سقف از دیتریش هوف (هوف، ۱۳۶۶: ۸۰).

► جدول ۲. مقایسه‌ی کارکرد بناهای میانی شهر گور از نظر پژوهشگران معاصر و سیاحان غربی (نگارندگان، ۱۳۹۵).

نام پژوهشگر یا سیاح	ویرانهٔ برج مانند	ویرانه با سنگ‌های پاک تراش
فلاندن	آتشگاه	معبد / مقبره
دیالافوا	آتشگاه	-
هرتسفلد	-	معبد / آتشکده
گیرشمن	-	آتشکده
رویتر	معبد	چهارتاق / آتشکده
گدار	معبد دوم	چهارتاق / آتشگاه
واندنبرگ	آتشگاه رو باز	چهارتاق / پرستشگاه
هوف	درباری / آیینی / دیدبانی	چهارتاق / آتشکده

نیز نمونه‌های آن در قلعه‌دختر و آتشکده‌ی فیروزآباد منطقی به نظر می‌رسد، اما باریک شدن کل بدنه در بالا جای پرسش دارد. همچنین وجود فضایی سرپوشیده در انتها که دست‌کم پلکان را محافظت کند، قابل فرض است، اما متعدد و مفصل بودنش را نمی‌توان حدس زد. اغلب آنان کارکرد بنا را آتشگاهی روباز یا معبد تصور کرده‌اند. فرضیه‌ی نخست با مقایسه با آتشکده‌های باستانی و جدید قابل رد است؛^{۱۷} برای فرضیه‌ی دوم نیز تاکنون نمونه‌ای در ایران گزارش نشده. البته شعله‌ور بودن آتش بر فرازش که به آن کارکردی شبیه میل راهنما می‌داده، دور از ذهن نیست، چنان‌که مردم منطقه به آن میل (میلو) نیز می‌گویند (تصویر ۷). محل قرارگیری اثر در شهر، شهرت اسمی آن و بلندی و اتصالش به دیگر بناها بر اساس شواهد و گزارش‌ها، سلطنتی بودن آن را بیشتر قابل تصور می‌کند تا مذهبی بودن. اگرچه در دوره‌ی ساسانیان مراسم درباری با آیین‌های دینی مرتبط بوده است. بنابراین حضور شاه و نزدیکانش در آن‌جا امکان‌پذیر بوده است. خواجه نظام‌الملک نیز در قرن پنجم هـ.ق. روایت کرده است^{۱۸} که «چنان خواندم در کتب پیشینیان که بیشتر ملکان عجم دُکانی بلند بساختندی و بر پشت اسب بر آن‌جا بایستاندی تا متظلمان که در آن صحرا گرد شده بودند، همه را بدیدندی و داد هر یک بدادندی» (خواجه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۸۹: ۱۸). همچنین شواهدی مبنی بر کارکرد سیاسی برخی مناره‌ها در دوره‌ی اسلامی گزارش شده است (هیلن براند، ۱۳۸۳: ۱۳۱-۱۵۷).

درباره‌ی بنای با سنگ‌های پاک‌تراش دو پرسش مهم وجود دارد که یافتن پاسخشان به شناخت کارکرد آن نیز کمک خواهد کرد. نخست این که چرا برخلاف دیگر بناهای ساسانی منطقه از سنگ‌لاشه ساخته نشده است و دیگری درباره‌ی چگونگی پوشش آسمانه‌ی آن (تصویر ۸). برخی مانند فلاندن، بر اساس شکل مصالح، آن را به دوره‌ی هخامنشیان منسوب کرده‌اند که استدلال دقیقی نیست، زیرا هم در دوره‌ی پارتیان و هم ساسانیان، در بنای مشهور به معبد آناهیتا در بیشاپور، از این نوع سنگ استفاده شده است. همچنین برخی بناهای اسلامی منطقه‌ی فیروزآباد نیز از سنگ‌لاشه ساخته شده‌اند، بنابراین صرفاً نوع مصالح نمی‌تواند ملاک تاریخ‌گذاری یک اثر باشد. درباره‌ی پوشش بنا، همه‌ی پژوهشگران آن را مسقف و اغلب گنبددار پنداشته‌اند. هوف، بر اساس گفته‌ی ابن بلخی و یافتن آجرهایی در ویرانه، آن را یک چهارتاق با گنبد آجری فرض کرده است که باز هم این پرسش پدید می‌آید که چرا چنین ترکیب مصالح نامعمولی برای آن‌جا انتخاب شده است و چنین دهانه‌ی عظیمی. از سوی دیگر، طبق روایت دیالافوا مبنی بر مدفون بودن مصطبه زیر



▲ تصویر ۶. برش عمودی فرضی بنای برج‌مانند در شهر «گور»؛ طرح بازسازی از دیتریش هوف (هوف، ۱۳۹۲: ۶۰).

کلبه‌ی دهقانان، شاید آجرهای موجود در ویرانه بقایای این خانه‌ها باشد. نکته‌ی دیگر این‌که بنای با سنگ‌های پاک‌تراش بیشاپور روباز یا دارای آسمانه‌ای موقت بوده است، بنابراین غیر مسقف بودن این اثر نیز غیر ممکن نیست، با این تفاوت که آن در گودی است و این بر بلندی. کارکرد ویرانه را همه‌ی پژوهشگران پرستشگاه یا آتشکده دانسته‌اند و برخی اصرار دارند که این همان آتشکده‌ی فیروزآباد است. تصور کارکرد آیینی برای این بنا دور از ذهن نیست، اما با وجود آتشکده‌ی بزرگ فیروزآباد در بیرون شهر گور، شاید این اثر معبدی اختصاصی برای کاخ سلطنتی بوده است، چنان‌که در بیشاپور نیز کاخ و معبد در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (گیرشمن، همان: ۱۴۸).

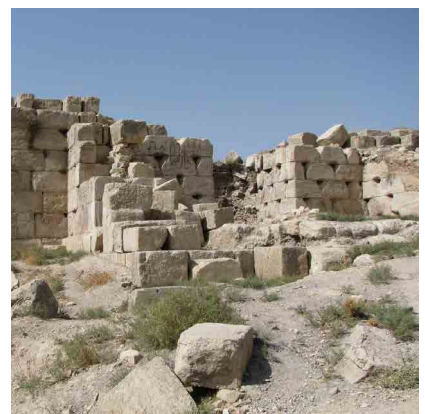
در پایان این بخش، دوباره به واژه‌ی طربال باز می‌گردیم. به نظر می‌رسد هم‌ارز دانستن آن با تتراپیلون چندان منطقی نباشد و بعید است که مورخان دوره‌ی اسلامی، که برخی به زبان عربی می‌نوشته‌اند، چنین کرده باشند. در غیر این صورت، می‌بایست به همه‌ی بناهای چهارتاقی شکل طربال می‌گفتند. همچنین ریشه داشتن طربال در واژه‌های تلوار و تالار نیز بدون مطالعات زبان‌شناسی قابل اثبات نیست، مگر آن‌که در متنی دیگر، با این معنی، تکرار شده باشد. در فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی آمده است که «طربال» معرب واژه‌ی «دربال» است که امروزه «دربار» تلفظ شده و به معنی «خانه‌ی شاه» است (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۴۵۴). اگر چنین باشد، آن‌گاه به کار رفتن واژه‌های چون ایوان و کوشک (جوسق) در متون تاریخی برای توصیف این ویرانه‌ها منطقی می‌نماید.

بررسی تطبیقی

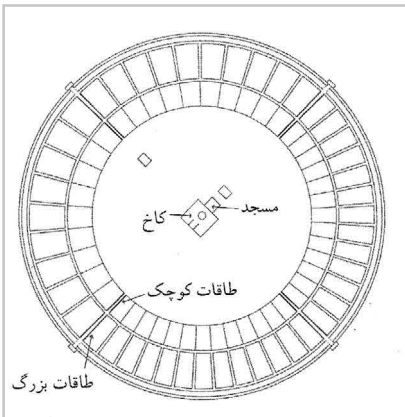
یکی از راه‌های شناخت بهتر آثار، مطالعه‌ی تطبیقی آن‌ها با نمونه‌هایی است که در وضعیتی نسبتاً مشابه پدید آمده‌اند. با در جست‌وجو در پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناختی با دو شهر کهن مشهور مواجه می‌شویم که از نظر شکل دایره‌ای و داشتن چهار دروازه با گور مشابهت داشته‌اند، یکی دارابگرد، که پیش از اردشیرخوره بنیان گذاشته شده؛ و دیگری بغداد که متعلق به آغاز دوره‌ی اسلامی است. از آثار معماری دارابگرد داده‌های باستان‌شناختی و اطلاعات تاریخی بسیار اندکی باقی مانده است، از این‌رو، نمی‌توان مقایسه‌ی تطبیقی قابل قبولی درباره‌ی آن انجام داد. شهر بغداد دوره‌ی عباسیان بهترین نمونه برای مقایسه با اردشیرخوره است، زیرا افزون بر شباهت ساختاری، مورخان^{۱۹} بسیاری به تأثیرپذیری و تقلید عباسیان از دیوان‌سالاری و آداب درباری ساسانیان اشاراتی مکرر کرده‌اند (فرای، ۱۳۹۲: ۱۶۷). اتینگهاوزن و گرابار، بغداد ساخته شده به‌دست «منصور عباسی» را شهری مدور با قطری حدود دو کیلومتر، دارای چهار خیابان دراز و چهار دروازه‌ی باشکوه با کاخ و مسجدی در میان و خندقی در پیرامون، توصیف کرده‌اند. آنان بغداد را کاخ باشکوه شاهی نامیده و طرح آن را مطابق با مفهوم کیهانی مرکز امپراتوری عالم دانسته‌اند. (اتینگهاوزن، ۱۳۸۱: ۹۷-۹۸). هیلن‌براند، در توصیف و تفسیر بغداد می‌گوید که شهر چنان طرح شده بود که نقطه‌ی کانونی آن کاخ سلطنتی باشد و در فاصله‌ی دورتر و نزدیک حصار، بخش‌های سکونتی به‌صورت شعاعی قرار داشت. طرح شهر استعاره‌ای از قدرت خلیفه و اقتدار آهنین او بود. در کنار کاخ، مسجد جامع، در اندازه‌های کوچک‌تر از آن،



▲ تصویر ۷. بنای برج مانند، رد مورب پلکان روی دیواره‌ی بنا (نگارنده، ۱۳۹۰).



▲ تصویر ۸. بنای با سنگ‌های پاک‌تراش، آثار بست‌های فلزی بین سنگ‌ها (نگارنده، ۱۳۹۰).



▲ تصویر ۹. شهر مدور بغداد در دوره‌ی منصور عباسی، طرح بازسازی از لس‌بِر (کرسول، ۱۳۹۳: ۲۲۹).

جای داشت (هیلن‌براند، ۱۳۸۳: ۳۹۳). کرسول، معماری کاخ خلیفه را با توصیفات متون از دارالاماره‌ی ابومسلم در مرو مقایسه و ساختار آن را به صورت بنایی مربعی با گنبدی در میان و چهار ایوان در چهار سوی آن تصور کرده است (کرسول، ۱۳۹۳: ۲۲۷). تصویری که وی از کاخ ارائه داده با طرح بازسازی هوف از فراز بنای برج‌مانند شهر گور شباهت بسیاری دارد (تصویر ۴)، اگر تصور هر دو درست بوده باشد، فرضیه‌ی گرت‌برداری بغداد از اردشیرخوره را تقویت می‌کند. بر پایه‌ی توضیحات مورخان و محققان مشخص می‌شود که بنیان‌گذاران بغداد بر آن بوده‌اند که دو مرکز سیاسی و دینی در کنار یکدیگر و در قلب و محور اصلی شهر قرار دهند. با در نظر گرفتن نسبت دین و دولت در دوره‌ی ساسانیان، بسیار محتمل می‌نماید که نخستین بار این ساختار شهری در اردشیرخوره پیاده شده و خلیفه‌ی عباسی از آن الگو گرفته است (تصویر ۹).

نتیجه‌گیری

ایالت پارس از یک سو سرزمین نیاکان ساسانیان و از سوی دیگر مکان اعلام شاهنشاهی آنان بوده، از این رو، اهمیت خود را تا اواخر آن دوره حفظ کرده بوده است. از آن جا که اردشیر خود را در مقام شاه آرمانی می‌پنداشت و در پی اتحاد دین و دولت بود، نیاز به پایتختی داشت که به سرعت طراحی و ساخته و از نظمی متمرکز و کیهانی بهره‌مند شود. دشت فیروزآباد بستری مناسب برای بنیان نهادن اردشیرخوره بود که طرحی متحدالمرکز و ماندالایی و متناسب با اندیشه‌های شاهنشاه داشت. شهر گور و منطقه‌ی فیروزآباد تا پایان دوره و حتی در آغاز ورود مسلمانان به ایران جایگاه دینی و اقتصادی خود را حفظ کردند، اما چون ساسانیان در میانه‌ی دوره پایتخت حکومتی را به تیسفون منتقل کردند، جایگاه سیاسی اردشیرخوره تضعیف شد که این ممکن است به زوال بناهای مهم شهر سرعت بیشتری داده باشد.

در ذکر ویرانه‌های شهر گور واژه‌هایی چون طربال، ایوان، کیاخوره، و مناره بیشترین تکرار را در داشته است. مهم‌ترین اشارات این کلمات، از نظر کالبدی، به مفاهیمی چون برج، کوشک، سرا و کاخ بوده است. از نظر معنایی نیز تعابیری مانند درباری، آیینی، نماد و نشانه بودن را برای آن‌ها می‌توان متصور شد. در مجموع، چنین برمی‌آید که توصیفات به مجموعه‌ای شاهی اشاره داشته‌اند که این سلطنت با دین و آیین‌هایی نسبتی نزدیک داشته است.

آشگاه روباز یا آتشکده کارکردی است که برخی، به ترتیب، به بنای برج‌مانند و ویرانه‌ی با سنگ‌های پاک‌تراش نسبت داده‌اند. مورد نخست با بررسی آتشکده‌های جدید و قدیم زردشتیان و نیز آداب نیایش آتش در دوره‌ی ساسانیان غیرمحتمل می‌نماید. بنای دوم، که آن را مسقف و چهارتاقی شکل دانسته‌اند، نمی‌تواند آتشکده‌ی بزرگ و مشهور فیروزآباد باشد؛ زیرا آتشکده‌ای با همین نام در بیرون و نزدیکی شهر وجود داشته است. با این همه، تصور کارکردی دینی برای آن غیر ممکن نیست.

در خاتمه، منطقی‌ترین نتیجه‌گیری‌مان این است که در دایره‌ی میانی شهر شماری بنا برای هدفی خاص ساخته شده که یک مجموعه‌ی واحد را تشکیل می‌دهد. این مجموعه، کاخی سلطنتی با فضاهای متعدد بوده که بناهای بررسی شده مهم‌ترین بخش‌های آن به‌شمار می‌رفته‌اند. در آن جا بنای برج‌مانند، از یک سو،

نقش نماد اقتدار شاهنشاهی ساسانی را ایفا می‌کرده و از سوی دیگر، دارای فضایی در بالای آن بوده که هم امکان حضور حاکم شهر در آن وجود داشته است و هم محافظان می‌توانستند برای نگهبانی و تسلط بر دور دست از آن استفاده کنند. همچنین این برج قابلیت استفاده برای مساحتی و طرح‌اندازی شهر را نیز داشته است. به‌نظر می‌رسد که بنای با سنگ‌های پاک‌تراش فضایی رسمی برای برگزاری آیین دینی و یا درباری بوده است. این هم‌نشینی فضاهای آیینی و درباری و سکونتی در شماری دیگر از کاخ‌های ساسانی مانند بیشاپور و برخی خانه‌های اربابی مانند حاجی‌آباد فارس نیز دیده می‌شود؛ بنابراین، تصور وجود چنین ترکیبی در این‌جا غیرمنطقی نیست. افزون بر این، استخرهای آب در نزدیکی این بنا هم می‌توانسته است آب آشامیدنی مجموعه تأمین کند و هم کاربردی برای شستشوی آیینی داشته باشد، مانند نمونه‌فضایی در آتشکده‌ی بندیان در گز و حتی بنای مشهور به معبد آناهیتا در بیشاپور. این اثر را هم با آسمانه و هم رویاز می‌توان تصور کرد، اما اگر سقفی وجود داشته، با در نظر گرفتن مصالح دیوارها، تیرپوش بودن محتمل‌تر از گنبد داشتن است. سخن پایانی این که در نقطه‌ی کانونی شهر گور ساسانی کاخ شاهنشاه قرار داشته نه آتشکده، چنان‌که در بغداد عباسی نیز کاخ خلیفه دقیقاً در مرکز بوده نه مسجد.

پی‌نوشت

۲. در متون به‌صورت اردشیرخوره و اردشیرخَرَه هم آمده، اما اردشیرخُورَه (Xvarrah) و اردشیرفَرَه درست‌تر است. (ن.ک. به: فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۲۱۳).
۳. گور را دشت و گودال نیز معنی کرده‌اند (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۴۱۸).
۴. در لغت‌نامه‌ی دهخدا برای واژه‌ی «طربال» چند معنی ذکر شده است: هر بنای بزرگ و بلند؛ مناره‌ی بلند؛ صومعه‌ی بزرگ و بلند.
۵. بارو.
۶. «دکه» در لغت‌نامه‌ی دهخدا به معنی سکو و صَفَه نیز آمده است.
۷. در لغت‌نامه‌ی دهخدا واژه‌ی «کیاخره» (کیاخوره) چنین معنی شده است: نوری را گویند که از جانب خدا به پادشاهان فایض گردد، چه کیا به معنی پادشاه و خره نوری باشد از جانب خدای تعالی فایض بر بندگان خود که به سبب آن ریاست کنند.
۸. در نسخه‌ی تصحیح شده «ایران گرده» آمده، اما احتمالاً در متن اصلی «ایوان» بوده است.
۹. «سای» در این‌جا فاقد معنی است، شاید در متن اصلی «جای» بوده.
۱۰. تالاب، آبگیر.
۱۱. بوم در این‌جا بی‌معنی است، احتمالاً در متن اصلی «بزم» بوده، به معنای تالاب و آبگیر.
۱۲. «آبدان» در لغت‌نامه‌ی دهخدا به دو معنی «آبدان» و «تالاب» آمده است، اما ممکن است منظور نویسنده «ایوان» بوده باشد.
۱۳. فرصت‌شیرازی در حاشیه‌ی کتابش در باره‌ی «تربال» نوشته است: «به معنی منار و بنای بلند عالی است و در عربی «طربال» به معنی مذکور آمده است» (فرصت‌شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۸۴).
۱۴. «مرا کاخ و ایوان آباد هست / همان گنج و خویشان و آباد هست» (فردوسی، ۱۳۷۹: ۵۸)؛ «همان منزلت این جهان خراب / که دیدست ایوان افراسیاب» (حافظ‌شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۱۳).
۱۵. Tetrapylon.
۱۶. گذار، مناره را معبدی به سبک یونانی دانسته و آن را «پیره» (Pyree) نامیده است (گذار، ۱۳۸۵: ۲۸).
۱۷. ن. ک. به: طهماسبی، ۱۳۹۳.
۱۸. ن. ک. به: طهماسبی، ۱۳۹۲.
۱۹. ن. ک. به: محمدی ملابری، ۱۳۷۴.

کتابنامه

- ابن بلخی، ۱۳۸۵، *فارسنامه*، تصحیح: گای لسترینج، تهران: اساطیر.
- ابن حوقل، ۱۳۴۵، *صورة الارض*، ترجمه: جعفر شعاع، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- اتینگهاوزن، ریچارد، و گرابار، الگ، ۱۳۸۱، هنر و معماری اسلامی، ج ۱، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: سمت.
- اشمیت، اریک، ۱۳۷۶، پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران، ترجمه: آرمان شیشه‌گر، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ۱۳۷۳، ممالک و مسالک، ترجمه: محمد بن عبدالله تسری، به کوشش: ایرج افشار، تهران: موقوفات محمود افشار یزدی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۶۸، مرآة البلدان، ج ۴، به کوشش: عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- امام‌شوشتری، محمدعلی، ۱۳۴۷، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیانی، شیرین، ۱۳۸۴، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: دانشگاه تهران.
- پیرنیا، محمدکریم، ۱۳۷۸، تحقیق در معماری گذشته‌ی ایران، تدوین: غلامحسین معماریان، تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران.
- جبهانی، ابوالقاسم احمد، ۱۳۶۸، اشکال العالم، تصحیح: فیروز منصوری، مشهد: به نشر.
- خواجه نظام‌الملک طوسی، ابوعلی قوام‌الدین حسن، ۱۳۸۹، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به کوشش: هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.
- حافظ‌شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۷، دیوان حافظ شیرازی، تهران: بازتاب اندیشه.
- حسینی فسایی، حسن، ۱۳۸۲، فارس‌نامه‌ی ناصری، ج ۲، تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- دریایی، تورج، ۱۳۸۳، سقوط ساسانیان، ترجمه: منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- دیالافوآ، ژان، ۱۳۸۵، سفرنامه‌ی ایران، کلمه، و شوش، ترجمه: علی محمد فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- رویتر، اسکار، ۱۳۸۷، «معماری ساسانی»، در: سیری در هنر ایران، ج ۲، زیر نظر: آرتر پوپ و فیلیس اکرم، ترجمه: مهدی مقیسه و محمدعلی شاکری‌راد، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۶۳۷-۷۲۰.
- سامی، علی، ۱۳۸۹، تمدن ساسانی، ج ۲، تهران: سمت.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۳۸۴، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه: صادق نشئت، تهران: علمی و فرهنگی.
- طهماسبی، احسان، ۱۳۹۲، «بررسی معماری کاخ‌ها و خانه‌های اشرافی ساسانیان»، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۴، همدان: دانشگاه بوعلی‌سینا، صص ۱۵۳-۱۶۸.
- طهماسبی، احسان، ۱۳۹۳، «بررسی معماری و جایگاه عبادتگاه‌های ایران در دوره‌ی ساسانیان»، بهارستان ایران، شماره‌ی ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، صص ۴۳-۵۲.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، ۱۳۷۹، شاهنامه، به خط: اولیاء سمیع شیرازی، تهران: سنایی.

- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۹۲، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- فرصت‌شیرازی، محمدنصیر، ۱۳۷۷، *آثار عجم*، ج ۱، تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- فره‌وشی، بهرام، ۱۳۸۱، *فرهنگ فارسی به پهلوی*، تهران: دانشگاه تهران.
- فلاندن، اوژن، ۱۳۵۶، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه: حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.
- کرسول، کی‌ای.سی، ۱۳۹۳، *گذری بر معماری متقدم مسلمانان*، بازنگری: جیمز آلن، ترجمه: مهدی گلچین عارفی، تهران: متن.
- گذار، آندره، ۱۳۸۵، «آذر کده‌ها»، در: *آثار ایران*، ج ۱ و ۲، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، صص ۸۴-۱۱.
- گیرشمن، رومن، ۱۳۹۰، *هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی*، ترجمه: بهرام فره‌وشی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- محمدی ملابری، محمد، ۱۳۷۴، *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، تهران: توس.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، ۱۳۸۹، *نزهه القلوب*، تصحیح: گای لسترینج، تهران: اساطیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۸۲، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مصطفوی، محمدتقی، ۱۳۸۲، *اقلیم پارس، آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، ۱۳۸۵، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران: کومش.
- واندنبرگ، لویی، ۱۳۸۷، *باستان‌شناسی ایران باستان*، ترجمه: عیسی بهنام، تهران: دانشگاه تهران.
- هرتسفلد، ارنست، ۱۳۵۵، *تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران: انجمن آثار ملی.
- هوف، دیتریش، ۱۳۹۲، «شکل‌گیری و ایدئولوژی دولت ساسانی از روی شواهد باستان‌شناختی»، در: *ساسانیان*، به ویرایش: وستا سرخوش کر تیس و سارا استوارت، ترجمه: کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز، صص ۴۰-۷۵.
- هوف، دیتریش، ۱۳۶۶، «فیروزآباد»، در: *شهرهای ایران*، ج ۲، به گردآوری: محمدیوسف کیانی، ترجمه: کرامت‌الله افسر، تهران: جهاد دانشگاهی، صص ۷۵-۹۹.
- هیلن براند، روبرت، ۱۳۸۳، *معماری اسلامی، شکل و کارکرد و معنی*، ترجمه: باقر آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران: روزنه.

- Huff, D., 1974. "An Archaeological Survey in the Area of Firūzābād", In: Firuz Bagherzadeh (ed.), Proceedings of the 3rd annual symposium on archaeological research in Iran 1973. Tehran: *Iranian Centre of Archaeological Research*, 155-176.